

بحث راجع به متعلق جعل (۳)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

ثُمَّ إِنَّ الْجَعْلَ الْمُؤَلَّفَ يَخْتَصُّ تَعَلُّقَهُ بِالْعَرَضِيَّاتِ اللَّاحِقَةِ لِخَلْقِ الدَّاتِ عَنْهَا بِحَسَبِ الْوَاقِعِ  
وَلَا يَتَّصِرُ تَخَلُّلُهُ بَيْنَ الشَّيْءِ وَنَفْسِهِ أَوْ بَيْنَ الشَّيْءِ وَذَاتِيَّاتِهِ كَقَوْلِنَا الْإِنْسَانَ الْإِنْسَانُ وَ  
الْإِنْسَانَ حَيَوَانٌ لِأَنَّ كَوْنَ الشَّيْءِ إِيَّاهُ أَوْ بَعْضَ ذَاتِيَّاتِهِ ضَرُورِيٌّ وَالضَّرُورِيُّ مُسْتَعْنٍ  
عَنِ الْجَاعِلِ.<sup>۱</sup>

اگر در نظر رفقا باشد در جلسات قبل راجع به مسئله جعل و کیفیت تعلقش مطالبی عرض شد و آن طور که به نظر می رسد عرض شد که در پایان این مبحث راجع به مسئله جعل نظر خودمان را می گوئیم. آن طور که در بین فلاسفه و متکلمین مطرح شده است، در قضیه جعل مسئله به تعلق اراده [برمی گردد]، حالا ما جعل را کلمه و لغتش را عوض کنیم و به اراده تبدیل کنیم که برای فهم عقول اسهل باشد. اسم تعلق اراده به تحقق یک شیء را جعل بگذاریم. مجعولیت یعنی امری که مورد اراده پروردگار و مورد اراده علت قرار گرفته است. وقتی که انسان اراده می کند یک امری را در خارج انجام بدهد، به آن اراده جعل گفته می شود و به مرید جاعل

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۷.

گفته می شود.

معنای جعل در قرآن کریم

در قرآن هم داریم: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۱</sup>، ﴿جَاعِلُكَ﴾؛ یعنی اراده من بر این مسئله تعلق گرفته است؛ اراده برای تحقق خارجی! ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي آلِ آرَضِ خَلِيفَةٌ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی اراده من بر تحقق این مسئله که در خارج خلیفه به وجود بیاورم تعلق گرفته است. ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ اراده من تعلق گرفته است بر اینکه تو را به مرتبه امامت برسانم؛ یعنی یک امری را که نیست، آن امر را در خارج محقق کنم. توجه کنید نسبت به این نکته ای که روی آن دقت می کنم. امری را که نیست! چون امامت در حضرت ابراهیم منتفی بود و حضرت ابراهیم از اول که امام نبود بلکه از اول یک فرد عادی بود و بعد مقام نبوت پیدا کرد و بعد مقام رسالت پیدا کرد و به واسطه امتحانات و اختباراتی که خداوند متعال از ایشان گرفت و از آن امتحانات سرافراز

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«حال من تو را بر مردم امام قرار دادم.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۷۱:

«من در روی زمین قراردنده جانشین می باشم!»

بیرون آمد، آن موقع خطاب آمد: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾! چیزی که تابه حال در تو نبوده است، من می خواهم او را در تو محقق کنم. این معنا معنای جعل است. پس جعل عبارت است از اراده پروردگار بر تحقق امری که آن امر وجود خارجی نداشته است و وجود خارجی ندارد. در بین فلاسفه و به طور کلی بعد از آنها متکلمین، این مسئله مطرح بوده است و حتی حکمای قبل از مرحوم صدرالمتألهین تا آنجا که یادم هست ظاهراً در کلمات شیخ اشراق این قضیه مطرح شده است حالا شما نگاه کنید، مثل اینکه ایشان این مسئله را مطرح کرده است که جعل را به ماهیات متعلق کرده است و ظاهراً قبل از ایشان نبوده است گرچه در کلمات بعضی مثل بوعلی و اینها نقل می کنند.

بحث جعل در بحث اصالت ماهیت و یا اصالت وجود می آید که جعل به کدام یک از این دو مسئله می خورد؟! آیا جعل به وجود می خورد یا اینکه جعل به ماهیت می خورد؟! یعنی آن اراده پروردگار در خارج وجود می دهد؛ یعنی آنچه که در خارج هست

عدم است که آن اصل هم الآن تسامحاً اطلاق می‌شود! عدم چیزی نیست تا اینکه در خارج باشد! اینکه تعبیر می‌کنیم به اینکه عدم در خارج هست، تعبیر ما حکایت از این است که وجود در خارج نیست نه اینکه عدم هست. عدم، نه اطلاق هست بر او صحیح است و نه اطلاق خود عدم! **العدمُ عدمٌ لا یقبلُ ایسَ و لا لیس!** عدم یک مفهومی است که عبارت از نبود وجود است، این معنا معنای عدمیت است.

حالا در یک هم‌چنین ظرف و در یک هم‌چنین موقعیتی، آن اراده‌پروردگار به چه چیزی تعلق گرفته است؟! به ماهیت تعلق می‌گیرد؟! یعنی ماهیت را در خارج نمود بدهد که قائلین به اصالت ماهیت به یک هم‌چنین مطلبی معتقد هستند. قائلین به اصالت ماهیت نمی‌گویند که خدای متعال در خارج وجود را ظاهر و بارز می‌کند بلکه می‌گویند: ماهیت را در خارج ظاهر می‌کند متنها ظهور ماهیت در خارج انتساب به وجود را اعتباراً استلزام دارد؛ یعنی وقتی که یک ماهیتی در خارج ظهور پیدا کرد، ما وجود را انتزاع می‌کنیم نه اینکه در خارج وجود امر محصل و

متقوم و محقق است بلکه به تبع ماهیت مسئله وجود هم منتسب به ماهیت می‌شود. می‌گوییم: **الماهية الموجودة**. لذا اگر بتوانیم به جای وجود و موجودیت لفظ دیگری هم بیاوریم، از نقطه نظر قائلین به اصالة الماهية مانعی ندارد؛ یعنی اصلاً برای ماهیت وجود نیاور و بگو: **الماهية المحققة، الماهية المقررة** باز اشکال ندارد. **الماهية المتقومة**؛ ماهیتی که قوام به خود گرفته است. قبل از جعل همین ماهیت بود ولی قوام نداشت! همین ماهیت را تصور می‌کردید ولی این تصور در ذهن شما بود و در خارج نبود. وقتی که جعل به این تصور ذهنی شما تعلق می‌گیرد، این ماهیت قوام پیدا می‌کند، وجود پیدا نمی‌کند، نه! قوام پیدا می‌کند. اصلاً اسم وجود را نیاورید که خیال همه راحت بشود. از قوام این ماهیت در خارج اعتباراً انتزاع وجود می‌شود و آن وقت این انتزاع وجود را می‌گویید: **الماهية الموجودة، الشيئية الموجودة، موجودية الماهية**.

بنابراین در اصالت ماهیت مسئله وجود حقیقی ماهیت نیست بلکه قوام ماهیت است! و این

قوام ماهیت را به هر کیفیتی که می‌توانیم تفسیر کنیم، تفسیر کنیم. موضوع این است که تقوّم آن امری که در خارج تحقق پیدا کرده است به واسطه جعل و اراده پروردگار بوده است. خب این نظریه قائلین به اصالت ماهیت بود. خب در اصالة الماهية بعضی‌ها قائل هستند به اینکه حتی در مورد پروردگار هم مسئله ماهیت **لا كالماهیات و شیء لا كالأشیاء**؛ یعنی همین مسئله اصالت ماهیت را نسبت به خود مبدأ اعلیٰ هم تسری می‌دهند ولی نه، بعضی‌ها که اکثراً این طور باشد قائل به این هستند که وجود اختصاص به ذات مبدأ اعلیٰ دارد و سایر منشآت در عالم کون مثار کثرت و ماهیات متکثره هستند که از این نقطه نظر بین علت و معلول حد فاصل قائل هستند؛ در علت قائل به تدوّت ذات به حقیقت هستی هستند که این مطلب را هم به همین اذواق متألهین نسبت می‌دهند که ولی همان‌طوری که قبلاً عرض شد این مسئله باید نوع دیگری تفسیر بشود ولی در مورد اشیاء در خارج، مسئله مسئله ماهیات و اعتباریت وجود است.

ولی در مقابل این مطلب در مسلک اصالت

وجود، جعل به ماهیت نمی‌خورد بلکه جعل به وجود می‌خورد و وقتی که جعل به وجود خورد، مفیض در افاضه اشراقیه و اضافه اشراقیه خودش، در این افاضه ماهیت نمی‌دهد بلکه وجود را به موجودیت تبدیل می‌کند! همان طوری که متأخرین از فلاسفه مسئله حکماء مشاء را این‌طور تفسیر کرده‌اند. گفته‌اند: مگر وجود منبسط نداشتیم؟! این وجود اختصاص به ذات مبدأ اعلیٰ دارد؛ وجودی که اختصاص به ذات مبدأ اعلیٰ دارد، حصه‌ای از او در خارج متحقق نیست! اراده و مشیت پروردگار ایجاب می‌کند که حصه‌ای از آن وجود بسیط در خارج نمود پیدا کند! وقتی که تحقق خارجی پیدا کرد، آن موقع برای این وجود شکل احساس می‌کنیم، لون احساس می‌کنیم، مکان احساس می‌کنیم، زمان احساس می‌کنیم، وضع احساس می‌کنیم، اعراض احساس می‌کنیم، ذوات مختلفه و مختلفه الأنواع احساس می‌کنیم و اصناف متعدده و متشته احساس می‌کنیم، اینهایی را که احساس می‌کنیم برای نمود همان وجود مطلق است که الآن

در خارج ظهور پیدا کرده است. پس جعل به چه چیزی خورده است؟! جعل به وجود خورده است. جعل به وجود خورده است و این وجود را برگردانده است! این برگشت وجود به این شکل و به این نحو یعنی ماهیت موجوده! وجود که بوده است، به چیزی که بوده است که جعل تعلق نمی‌گیرد! الآن این آب اینجا هست، خب وقتی که آب اینجا هست به آن جعل تعلق نمی‌گیرد! شما باید فکر قبل از این را بکنید! وقتی نبود حالا این جاعل چه فکری به سرش زده و می‌خواهد چه اراده‌ای انجام بدهد؟! وقتی که این را خلق کرد؛ وقتی که این ظرف الآن از این آب پر شد حالا پر شد دیگر! صحبت در این است که قبل از اینکه ظرف آب داشته باشد، آن جاعل آب در این می‌ریزد یا شربت می‌ریزد یا آب میوه می‌ریزد، چه چیزی در آن می‌ریزد؟! آن موقع باید فکری کرد! حالا آمد در این ظرف آب ریخت، وقتی آب ریخت و پر شد دوباره که دیگر نمی‌شود که در آن چیزی بریزد! حالا دیگر پر شده است. مگر دوباره خالی بشود و بعد برای جعل مجدد؛ یعنی اراده جاعل تعلق می‌گیرد که در این چه چیزی بریزد و این ظرف را از

چه چیزی بخواهد پر کند؟

بنابراین آن نکته‌ای که جای دقت در کلام بین اصالت ماهیت و اصالة الوجود در مبحث جعل دارد این است که آن جعل جاعل، خب وجود که سر جای خودش بوده است و عدم هم شیئی نیست تا اینکه جعل به او تعلق بگیرد چون به عدم چیزی تعلق نمی‌گیرد؛ **العدم لا يُخْبِرُ عنه** است! عدم در مسئله، نه موضوع واقع می‌شود و نه محمول واقع می‌شود! یعنی نه خودش ذات شیء است و نه اوصاف عارض بر شیء! خدا هم نمی‌تواند عدم را تبدیل به وجود کند چون عدم شیئی نیست برای اینکه بخواهد تبدیل بشود یا تبدیل نشود، اصلاً چیزی نیست! پس این جعلی که این همه در اینجا سر او دعواست، این جعل به چه مسئله‌ای تعلق می‌گیرد؟! اصالت الماهوی‌ها می‌گویند: وجود اختصاص به پروردگار دارد، ما می‌بینیم که آن چیزی که در خارج هست با ذات پروردگار مختلف است پس جعلی که اراده پروردگار است، آن جعل به همین اشیاء **مختلفة الشواكل، مختلفة الألوان، مختلفة الأشكال، مختلفة الأنواع و مختلفة الأصناف**، به همین اشیاء

متکثره که در خارج هست تعلق گرفته است. آن وجود که سر جایش هست! آن وجود هم که تبدیل نمی شود و وجود هم وجود مجرد است، ما هم قبول داریم. قائلین به اصالت ماهیت می گویند: ما قبول داریم که وجود خدا وجود مجرد است! **تعالی الله أن یکونَ مادّةً او أن یکونَ متحیّزاً او أن یکونَ متعیّناً او أن یکونَ موضوعاً لِعرضٍ او أن یکونَ عارضاً!** خدا وجودش مجرد است و این وجود مجرد اختصاص به ذات او دارد. خب چطور می شود که وجود مجرد تبدیل به ماده بشود؟! اینجا اشکال پیدا می شود.

برای اینکه این اشکال پیدا نشود می گوئیم: اصلاً اراده تعلق به ماهیت گرفته است. یک ستار و یک جدار بین مبدأ اعلی و متکثرات خارجی قائل شده ایم؛ در مبدأ اعلی وجود را در بست و صد در صد اختصاص به او دادیم و در اشیاء خارجی گفته ایم که اینها ماهیت هستند و دیگر مشکلی هم پیش نمی آید. البته اینها این طور می گویند **والا هزارتا مشکل پیش می آید!**

قائلین به اصالت وجود گفته اند: بین مبدأ اعلی؛

مبدأ اول و سایر اشیاء جداری وجود ندارد و جدار فقط جدار علیت و معلولیت است! جدار فقط جدار اطلاق و تقید است و الاً از حیث ذات جداری وجود ندارد! چون جعل به وجود می خورد، آنچه که در خارج متحقق هست، از نسخه همان وجود مجرد است منتها با یک تغییرات و تحولاتی! نسخه یکی است! مثلاً اول، وجود اطلاق مجرد را مثل همین ماء تصور کنید، الآن من این [ظرف] آب را برمی گردانم و این هوا بالا می آید و دوباره این را برمی گردانم به هر شکلی درمی آید! اطلاق دارد، حرکت می کند، سیلان دارد و قابل نفوذ است. الآن این را روی دستم بریزم و کمی انگشت هایم باز باشد، این آب پایین می ریزد! قابل نفوذ است و بساطت دارد ولی همین آب در یک درجه سرما که می آید سفت می شود، سختی یکی است ولی تحول پیدا کرده است، آن جعل می شود. پس جعل به همین وجود و به همین آب خورد ولی این آب را سفت کرد و آن سفت کردن آن یعنی جعل! آن آب را بخار کرد و آن بخار شدنش یعنی جعل! این آب را از این

حالت نفوذ و بساطت در آورد! این آب را سرد کرد  
و آن سر شدنش یعنی جعل! این آب را گرم کرد و  
آن گرم شدنش یعنی جعل!

عدم تغییر وجود در بحث اصالت وجود

پس در اصالت وجود، مسئله وجود تغییر پیدا  
نمی‌کند؛ به یک سر سوزنی نه از دایره وجود کم  
می‌شود و نه به دایره وجود اضافه می‌شود! در مسئله  
جعل هرچه اراده هست در محیط و در آن محدوده  
وجود کار انجام می‌شود. خارج از وجود چیزی بر  
دایره وجود اضافه نمی‌شود! خارج از آن حقیقت  
وجود، شیئی از متکثرات و کثرات و اشکال خارجی  
ثقل وجود را اضافه نمی‌کند؛ به عبارت دیگر وجود  
یک کیسه نیست تا اینکه شما دائماً بر او بیفزایید و  
اضافه کنید! نصف آن کیسه وجود پروردگار است -  
بلا نسبت - و بعد شما یک مشت خاک اضافه  
می‌کنید و آن کیسه کمی سنگین می‌شود. فرض کنید  
که وجود کره ارض را اضافه کردید، این کیسه نیم  
کیلو سنگین شد! وجود کره ماه را اضافه کردید  
[کمی سنگین تر شد]. این وجود پروردگار به اضافه  
وجود قمر و ارض محال است. چرا؟ چون عدم

متبدل به وجود نمی‌شود! این یک نکته‌ای است که این نکته را در ذهن داشته باشیم بعداً وقتی که خواستیم نظر خودمان را دربارهٔ جعل بگوییم، این نکته خیلی به درد می‌خورد که هیچ‌وقت عدم متبدل به وجود نخواهد شد! تبدل عدم به وجود ممتنع است کما اینکه تبدل وجود به عدم ممتنع است! آن‌هم ممتنع است.

البته نظر دیگری هم هست که حالا إن شاء الله آن را در جلسات دیگر عرض می‌کنیم. آنهایی که قائل به اصالت تقرر هستند که متکلمین هستند و اصلاً اعتنایی به آنها نمی‌شود یعنی؛ نه قائل به اصالت ماهیت هستند و نه قائل به اصالت وجود هستند بلکه قائل به اصالت تقرر هستند که مرحوم حاجی هم در همان‌جا راجع به این مسئله بحث کرده بودند و اصلاً راجع به این مسئله چیزی را متعرض نشده‌اند.

مرحوم آخوند در اینجا پس از نقل مسئلهٔ جعل و نظریهٔ تقسیم جعل به جعل بسیط و جعل مرکب به دنبالهٔ مطلب به اینجا رسیدند و فرمودند: جعل مؤلف اختصاص به اوصاف و عوارض دارد. در

جعل بسیط، خود شیء و ذاتیات شیء جعل می شود  
و این طور نیست که در جعل بسیط شیء متبدل به  
شیء بشود [مثلاً] انسان، انسان بشود و یا ذاتیات  
خود شیء بر انسان حمل بشود مثل اینکه انسان  
حیوان ناطق بشود، نه! زیرا نفس تصور ذات مستغنی  
از تعلق جعلِ جاعل است. وقتی که شما خود ذات  
را در نظر بگیرید، جعل به نفس ذات با ذاتیاتش تعلق  
می گیرد؛ با آنچه که ذاتی اوست. مثلاً فرض کنید  
اربعه، وقتی که یک نفر می خواهد اربعه را در خارج  
محقق کند، بخوهد یا نخواست زوجیت را هم در  
خارج محقق کرده است. مثلاً اگر فرض کنید یک  
کسی نذر داشته باشد ...

آن وقت که ما قوانین می خواندیم، خلاصه هر جا  
که مرحوم صاحب قوانین گیر می کرد می گفت: نذر  
کند!! این ثمره نذر را [در همه جا به کار می برد]!  
بعضی از این اساتید حوزه - خدا إن شاء الله دست  
همه ما را بگیرد - وقتی که ما را از خواندن قوانین  
منع می کردند، می گفتند: بفرما! شما یک بحث  
صحیح و اعم خوانده اید - در بحث صحیح و اعم بود  
- و تمام بحث صحیح و اعم دایر مدار نذر است! اگر

کسی نذر کند نماز بخواند، حالا آیا نماز اعمی مکفی از نذر است یا نه؟! خلاصه آن موقع یادمان هست که این مبحث نذر در همه جا مورد استناد و استفاده قرار می گرفت و هر جا گیر می کردند می گفتند: اگر نذر کند!! حالا ما هم اینجا می گوئیم؛ اگر یک کسی نذر کند و یک زوجیتی را در خارج محقق کند، نه اینکه زوجه را محقق کنید، نه! تحقق او دست خداست، زوجیت را محقق کند! خب حالا گاهی ممکن است به انشاء صیغه باشد و صیغه ای جاری کنید و یک وقتی نه، یک عدد چهار می نویسید و با نوشتن عدد چهار نذرتان اداء می شود. چون به مجرد نوشتن عدد چهار، زوجیت هم همراه با او محقق شد، نذر ادا شد!! این تحقق واقعی و تحقق تکوینی می شود.

خود ذات و ذاتیات او و عوارض لازمه ذات، مرحوم آخوند این را هم در آن ذکر کرده اند، این سه مسئله نیازی به جعل مؤلف ندارند، خودش هست. وقتی که اراده بر ایجاد زید تعلق می گیرد، دیگر زید را زید نمی کند چون زیدی نبوده است که بخواهد او

را زید کند! قبل از تعلق اراده شیئی در خارج نیست، بعد از تعلق اراده هم که فقط زید است پس جعل در اینجا به چه چیزی تعلق گرفت؟ به نفس ذات شیء تعلق گرفت **لا بأمرٍ آخرٍ یزیدُ علی ذاتٍ بعدَ تحقُّقهِ و تَکَوُّنِهِ!** به نفس خود اراده، [ایجاد می‌شود].

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup> حکایت از همین مطلب می‌کند. وقتی که اراده ذات پروردگار بر این جعل تعلق می‌گیرد، درست مثل اینکه این شیشه‌ای که در دست من هست الآن خالی است، من می‌خواهم این شیشه را از آب پر کنم، شیر را باز کنم و فقط تنها کاری که انجام می‌دهم این است که این ظرف را درمقابل این شیر آب قرار می‌دهم و این آب داخل این شیشه می‌آید. وقتی که آب داخل این شیشه آمد، به هر مقدار که آب آمد عدم هم از این منتفی می‌شود! الآن این مقدار محدوده عدم است و بعد محدوده عدم به اینجا می‌رسد؛ یعنی این مقدار عدم منتفی شد. به

---

<sup>۱</sup> .سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معادشناسی، ج ۱، ص ۵۱:

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می‌شود.»

نفس وجود ماء، این مقدار از عدم هم منتفی شد و بعد که آب بالا آمد باز عدم منتفی شد و تا اینجا آمد. وقتی که آب به اینجا رسید دیگر عدمی وجود ندارد پس جعل، جعل تام است. در جعل بسیط خود ذات و خود ذاتیات ذات و خود عوارضی که لازمه ذات است چه ذات بخواهد یا ذات نخواهد، این سه تا بدون ترتب امری محقق خواهند شد. این مسئله و مطلبی است که خیلی روشن است.

معنای استغناى نفس شیء از جعل

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید: اینکه ما می‌گوییم: [با] حصول نفس شیء، نفس شیء تحقق پیدا می‌کند معنایش این نیست که ما بخواهیم بگوییم: اینها مستغنی از علت هستند، ما در اینجا راجع به استغناى از علت بحث نکردیم، استغناى از علت یک مطلب دیگر است که این مربوط به آن بحث‌هایی است که مربوط به صدفه و اتفاق و اینها است و مسئله به آنها برمی‌گردد بلکه مقصود ما از این مطلب این است که هم قائلین به اصالت ماهیت که تابعین و اتباع رواقیین هستند و هم جمهور مشائیین هستند که آنها قائل به اصالت وجود هستند،

در استناد معلول به علت شک ندارند، کسی در این مسئله شک نمی‌کند. آنچه که مستغنی از علت است، فقط ذات پروردگار است! اینکه می‌گوییم: جعل به نفس شیء تعلق نمی‌گیرد و مستغنی از جعل است؛ یعنی ذاتیات شیء و خود آن ذات شیء فی حدّ نفسه غیر از ارادهٔ جاعل احتیاجی به چیز دیگر ندارد، منظور ما این است. یعنی به محض اینکه نفس ذات شیء مورد تصور جاعل درمی‌آید، وجود خارجی پیدا می‌کند! مقصود این است. نه اینکه او در وجود خارجی خودش احتیاجی به علت ندارد! ذات شیء قبل از تحقق خارجی، نه در عالم تقرر ثبوتی داشت و نه در عالم خارج تحقق داشت، هیچ چیزی نبود! بر خلاف افرادی که قائل به تقرر در عالم ثبوت هستند؛ یعنی برای ماهیات حدّ فاصلی بین عدم و وجود در عالم تقرر قائل هستند که مرحوم حاجی هم در آنجا صحبت آن را کرده‌اند. می‌گویند: قبل از اینکه جعل تعلق بگیرد، ما چیزی به نام تقرر داشتیم و... الآن هم بعضی‌ها این مطالب را می‌گویند و مطرح می‌کنند.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: قبل از تعلق جعل

چیزی نیست و بعد از اینکه جعل به آن تعلق گرفت، باز دیگر برای جعل مجدد چیزی باقی نمی ماند. آن جعلی که بخواهد عوارض ایجاد کند به جعل تألیفی و جعل مؤلف است. خود شیء محقق شد. الآن این آب در این ظرف و در این شیشه ریخته شد و حالا شما می خواهید رنگ این آب را سیاه کنید، داخل آن مرکب می ریزید و این جعل مؤلف می شود. می خواهید این آب را قرمز کنید، یک مقداری ماده قرمز رنگ ملون داخل آن می ریزید و این قرمز می شود. شما می خواهید این آب را سبز کنید، کمی جوهر سبز داخل آن می ریزید و این سبز می شود. می خواهید این آب را شور کنید، یک مقداری نمک داخل آن می ریزید و مخلوط می کنید و این آب شور می شود. این جعل مؤلف می شود. آن جعل اول که جعل بسیط بود تمام شد، به محض اینکه این را جلوی شیر آب گرفتید، این مسئله حل شد و انجام شد! این آب و ذاتیات آب و عوارض لازمه ذات، همه به اراده واحد در این محقق شد! حالا تلخی، شوری، احمرائیت، اسودیت و خضرویت، تمام اینها

عوارض بعدی است که جعل مجدد می‌خواهد و آن جعل، جعل مؤلف می‌شود. مقصود این است. این مقدار را گفتیم که زمینه‌ای برای جلسه بعد باشد.

### تصور شیء مستلزم تصور ذاتیات شیء

ثُمَّ إِنَّ الْجَعْلَ الْمُؤَلَّفَ يَخْتَصُّ تَعَلُّقَهُ بِالْعَرَضِيَّاتِ اللَّاحِقَةِ لِخَلْقِ الدَّاتِ عَنْهَا بِحَسَبِ الْوَاقِعِ وَلَا يَتَصَوَّرُ تَخَلُّلَهُ بَيْنَ الشَّيْءِ وَنَفْسِهِ أَوْ بَيْنَ الشَّيْءِ وَذَاتِيَّاتِهِ كَقَوْلِنَا الْإِنْسَانَ الْإِنْسَانَ وَالْإِنْسَانَ حَيَوَانٌ لِأَنَّ كَوْنَ الشَّيْءِ إِيَّاهُ أَوْ بَعْضَ ذَاتِيَّاتِهِ ضَرُورِيٌّ وَالضَّرُورِيُّ مُسْتَعْنِيٌّ عَنِ الْجَاعِلِ<sup>۱</sup>.

[سپس جعل مؤلف اختصاص می‌یابد به]

عرضیاتی که لاحق هستند برای ذات، چون ذات از این عرضیات به حسب واقع خالی است. ذات که عالم نیست، ذات که شاعر نیست، ذات که کاتب نیست! اینها به حسب ذات خالی هستند. معنا ندارد که این جعل مؤلف بین شیء و خودش پیدا شود؛ **الْإِنْسَانُ الْإِنْسَانُ** یا بین شیء و ذاتیاتش پیدا شود که **الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ** بین شیء و ذاتیاتش. حتی من در اینجا اضافه می‌کنم که بین شیء و آن عوارض لازمه ذات!

**لَأَنَّ كَوْنَ الشَّيْءِ إِيَّاهُ ...** اینکه شیء خودش

بشود یا اینکه شیء بعضی از ذاتیاتش خودش بشود؛

شیء حیوان بشود و شیء ناطق بشود و انسان حیوان

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۷.

بشود، این ضروری است. نفس تصور انسان، تصور حیوانیت هم دارد و نیازی به تصور مجدد ندارد! همین که شما گفتید: ماء، تمام اشیاء غیر از ماء را با گفتن ماء خارج کردید. بله، بعد که بگویید: **الماءُ غیرُ الحَجرِ**، آن یک امر اضافی است، گفتید یا نگفتید فرقی نمی‌کند. **الماءُ غیرُ السَّماءِ**، یک امر اضافی است. **الماءُ غیرُ الأرضِ**، یک مسئله اضافی است. همین که لفظ ماء گفته می‌شود در صورتی که شناخت وجود داشته باشد و معرفت به ذاتیات وجود داشته باشد، به محض اینکه مولا به عبدش می‌گوید: **ایتنی بِالماءِ**، غیر از ماء همه چیز خارج شد! فقط این مایع سیال در ذهن می‌آید، فقط همین آب ساده و آب قراح در ذهن می‌آید و چیز دیگری در ذهن نمی‌آید. حالا اگر مقصود مولا ماء مضاف است، باید آن مضافش را به جعل مؤلف اضافه کند ولی خود ماء خود ذاتیات را برای مخاطب ظاهر می‌کند و دیگر نیاز به مسئله دیگر ندارد. آن چیزی که ضروری هست؛ ذات و ذاتیات مستغنی از جاعل است و دیگر جعل نمی‌خواهد چون خود تصور

شیء، تصور ذاتیات شیء را هم دارد.

عدم انفکاک تقوم از وجود مطلق

لست أقول حصول نفس الشيء أو نفس مقوماته مُستغني عن العلة بالضرورة إذ هو حريم التنازع بين أصحاب المعلم الأول و أتباع الرواقيين مع اتفاقهم على عدم انفكاک التقوم عن الوجود المطلق لصحة سلب المعدوم عن نفسه خلافاً لطائفة من المتكلمين و قد سبقت حكاية بعض من هوساتهم.

نمی‌خواهم بگویم: حصول نفس ماهیت که

جعل به آن تعلق بگیرد یا نفس مقومات او که عبارت

از ذاتیات شیء باشد، به ضرورت مستغنی از علت

است. من نمی‌خواهم این مطلب را بگویم زیرا این

مسئله، محل تنازع بین قائلین به اصالت وجود و

اصالت ماهیت است که قائلین به اصالت وجود،

اصحاب معلم اول یعنی ارسطو باشند و اتباع رواقیین

مانند: افلاطون و شیخ اشراق هستند که آنها قائل به

اصالت ماهیت هستند.

**مَعَ اتْفَاقِهِمْ عَلَى عَدَمِ انفكاکِ ... در حالی که آنها**

متفق هستند که تقوم منفک از وجود مطلق نیست!

در هر جا که تقوم هست، در آنجا وجود هست.

این طور نیست مثل افرادی که بین ماهیت و وجود

قائل به توسط هستند و می‌گویند: یک عالمی به نام

عالم ثبوت داریم و یک عالمی به نام عالم تقرر داریم

و یک عالمی به نام عالم تقوم داریم که یک شیئی بین

ماهیت و وجود هست. در هر جا که یک شیء قوام

پیدا می‌کند معنای آن این است که در آنجا وجود پیدا می‌کند حالا یا وجود اصل است یا وجود انتزاعی است، **مَعَ حَرِيمٍ نِزَاعٍ**؛ تنازع در آنجا هست. ولی بر خلاف متکلمین فاصل بین تقوم و وجود نداریم.

**لِصَحَّةِ سَلْبِ الْمَعْدُومِ ...** ما می‌توانیم معدوم را از خودش سلب کنیم. وقتی که زید نیست، بگوییم: نیست. بنابراین با اینکه توانستیم معدوم را سلب کنیم و به ماهیت معدومه بگوییم: نیست بنابراین دیگر تقرر و تقوّم هم در اینجا معنایی ندارد که بین وجود و ماهیت حدّ فاصلی قائل باشید. قبلاً از همین مطالب غیر قابل اعتناء هم برای آنها ذکر کردیم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** توضیحش برای بعد باشد.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**